

تب داغ باشگاه‌های اروپایی

# آیا استخدام مربی جوان، ضامن موفقیت خواهد بود؟

بازیگری شان، به سمت نیمکت تیم‌های بزرگ اروپایی روانه شوند. مدیران اعتماد خود را به سرمربی‌های باتجربه از دست داده و حاصلش حضور کارلو آنچلوتی در اورتون، سم آلاردایس در وست برومویچ و مانوئل پیگرنی در رئال بتیس است. در واقع به جای آنکه مربی‌های جوان با حضور در تیم‌های کوچکتر کسب تجربه کنند، این سرمربیان با تجربه هستند که در باشگاه‌های کم نام و نشان می‌کوشند تا اسم‌شان به دست فراموشی سپرده نشود!

تا قبل از تعطیلات زمستانی اگر نگاهی بر جدول لیگ‌های معتبر اروپا و تیم‌های صدرنشین‌شان داشته باشیم به خوبی از برتری انگیزه و جوانی نسبت به فاکتور تجربه باخبر خواهیم شد: در اسپانیا اتلتیکومادرید با دیگو سیمونه، در ایتالیا میلان با استفانو پیولی، فرانسه لیون با رودی گارسیا، در انگلستان لیورپول با یورگن کلوپ و سرانجام اریک تن هاگ با آژاکس در هلند!

استفاده از مربیان جوان تا بدین جای کار در بسیاری از تیم‌ها متمرثرم بوده و جام‌ها و قهرمانی‌های زیادی را به دنبال داشته اما نمی‌توان از کنار پروژه‌های شکست خورده نیز به سادگی گذشت؛ در مه ۲۰۱۶ و به درخواست پیترلیم، گری نویل کارشناس شبکه اسکای اسپرت هدایت والنسیا را برعهده گرفت تا شاید بتواند خفاش‌ها را از وضعیت بحرانی نجات دهد؛ ۱۰ برد، ۷ مساوی و ۱۱ شکست حاصل کار مربی انگلیسی در اسپانیا بود و شکست ۷ بر صفر مقابل بارسلونا، پایان کار یک پروژه از پیش شکست خورده بود: «من یک انگلیسی بوم و شناختی از اسپانیا و والنسیا نداشتم؛ نه زبان‌شان را بلد بودم و نه از پتانسیل‌های بازیکنان‌شان اطلاعی داشتم. در کادر فنی‌ام نیز به اشتباه از افرادی استفاده کردم که شرایط‌شان با من یکسان بود. اعتراف می‌کنم که آن تصمیم، از ابتدا اشتباه بود و آمادگی لازم برای مربی شدن را نداشتم. چیزهای دیگری در ذهنم وجود داشت و به فکر تجارت و برنامه‌های تلویزیونی در انگلستان بودم.

پاسخ مثبت من به پیشنهاد پیتر لیم یک اشتباه بود!» استفاده از مربیان تازه‌کار برای باشگاه‌های بزرگ ریسک بسیار بزرگی به حساب می‌آید؛ نتیجه گرفتن یک مربی در تیم‌های سطح ۲ و ۳ هیچ‌گاه تضمینی بر درخشش در غول‌های اروپایی نخواهد بود و در نظر داشته باشیم که همه گزینه‌ها به رالف هازن، هتل، جولیان ناگلزمن و یا مانوریسو پوچتینو تبدیل نخواهند شد؛ فیلیپو اینزاگی و کلارنس سیدورف طی تصمیمی عجولانه به هدایت میلان رسیدند اما سرنوشت‌شان چه بود؟ تیری آرنی به نیت کسب نتایج خیره‌کننده راهی موناکو شد و خبر اخراجش هواداران فوتبال را شگفت‌زده کرد و یا قطع همکاری باشگاه نیس با پاتریک ویرا؛ هافبک فرانسوی از باشگاه نیس اخراج شد اما حواشی ایجاد شده خبر از آن می‌دهد که پس از گواردیولا، گزینه اصلی هدایت سیتیزن‌ها برشمرده می‌شود.

حضور در تیم‌های کوچک، به موفقیت رساندن آنها و کسب تجربه روزافزون می‌تواند مسیر پیش روی یک مربی جوان را به خوبی روشن سازد؛ انتخاب‌های عجولانه و اشتباه، یقیناً عمر کاری یک مربی را کاهش خواهد داد و ضربه جبران‌ناپذیری را به کارنامه او خواهد زد.

شاید اگر جولیان ناگلزمن طی یک تصمیم خارج از اصول و در سال ۲۰۱۸، پیشنهاد رئال مادرید را قبول می‌کرد، اینک دیگر از بهترین مربیان حال حاضر جهان نبود: «در تابستان ۲۰۱۸ مدیر اجرایی باشگاه رئال، خوزه آنخل سانچس با من تماس گرفت و خواهان امضای قرارداد شد. پاسخ من منفی بود چرا که می‌دانستم در مادرید زمان کافی برای اثبات خودم نخواهم داشت. هنوز در حال کسب تجربه‌های جدید و تلاش برای پیشرفت هستم و نشستن روی نیمکت رئال مادرید برایم زود است!»

علی بابازاده

Ali Babazadeh

روزگاری نه چندان دور در دنیای مستطیل سبز، باشگاه‌های اروپایی به دنبال استخدام مربیانی بودند که هم از نظر تجربه در سطح بالایی قرار داشتند و هم کارنامه افتخارات‌شان پر بار و سنگین بود! در واقع تجربه ملاک اصلی باشگاه‌ها برای تعیین سرمربی جدید به حساب می‌آمد؛ تصور روزهایی که مربی ۳۳ ساله بتواند تیمش را در لیگ قهرمانان هدایت بکند و همواره نامش در لیست انتظار باشگاه‌های بزرگ قرار داشته باشد، محال بود! فوتبال از دوره لوییژ آراگونس، یوهان کرایف و سر الکس فرگوسن گذر کرده و حالا شرایط به طور کلی دچار تغییر شده؛ دوره جدید فوتبال نبرد بین تجربه و شور و انگیزه جوانی است. لزوماً انتخاب مربی جوان توأم با قهرمانی‌های متعدد نخواهد بود اما می‌خواهیم بدانیم چه فاکتورهایی باعث شدند تا رئال مادرید از کارلو آنچلوتی، فابیو کاپلو و مانوئل پیگرنی چشم‌پوشی کند و سکان هدایتش را به لوپتگی، سولاری و زیدان بسپارد؟ چرا منچستریونایتد فرصت کافی را به دیوید مویس، خوزه مورینیو و لویی فان خال نداد و حالا برای اوله گونار سولسشر خط قرمز و اولتیماتومی مشخص نمی‌کند؟!

باشگاه‌های فوتبال قاره سبز تنها در یک نکته با هم اشتراک دارند؛ روی کار آمدن مربیان جوان. دیگر لازم نیست برای رسیدن به نیمکت چلسی، آرسنال و بایرن مونیخ لقب مربی قهرمان اروپا را در اختیار داشته باشید! همین که در باشگاه دربی کانتی خوش بدرخشید و دستیار سابق پپ گواردیولا محسوب شوید، مالکان را برای استخدام خود ترغیب کرده و در زمره مربیان جوان و موفق قرار خواهید گرفت.

پپ گواردیولا را می‌توان بنیانگذار این سنت دانست؛ مربی اسپانیایی که بعد از تصاحب جام‌های بسیار با بارسلونا، به تیم بایرن مونیخ آلمان و سپس منچسترسیتی انگلستان نقل مکان کرد و هنوز هم یکی از پرفرودارترین مربی‌های حال حاضر جهان برشمرده می‌شود! اگر پپ گواردیولا را بتوان آغازگر این راه دانست، بدون شک از یورگن کلوپ هم می‌توان به عنوان موفق‌ترین مربی جوان ۲ سال اخیر نام برد. آقای معمولی به واسطه درخشش با زنبورهای وست فالن راهی لیورپول شد و توانست لک لک‌ها را به مقام اولی در لیگ جزیره و لیگ قهرمانان برساند؛ کلوپ بعد از اخراج براندان راجرز با قراردادی سه ساله به آنفیلد آمد و این انتقال مورد تمجید الکس فرگوسن قرار گرفت: «این یک قرارداد خوب برای لیورپول است و من را به تحسین واداشته. قبلاً کلاس‌هایی با مربیان برتر اروپا در ژنو داشتم و به واسطه آن به خوبی یورگن را می‌شناختم. او شخصیت بسیار قدرتمند و مصممی دارد و دوران حضورش در دورتموند، مسیر رسیدن او به بالاترین سطح بود. به نظرم او در لیورپول خیلی خوب کار خواهد کرد و دوست ندارم این را بگویم اما به عنوان یک منچستری از حضور او در باشگاه رقیب واقعاً نگرانم. با این همه امیدوارم باشگاه به یورگن جوان فرصت خودنمایی بدهد و اعتماد کامل به او داشته باشد. وقتی شما به مربی خود اطمینان نداشته باشید، اصلاً چرا مربی دارید؟ مربی باید تصمیم بگیرد که چه سبک بازیکنی می‌خواهد، در چه پستی با چه مشخصه‌هایی بازیکن می‌خواهد و این مربی است که همه این چیزها را بهتر از هر کسی می‌داند.»

عمده طرفداران فوتبال و مالکان باشگاه‌ها با الهام گرفتن از قصه لیورپول و کلوپ، براین باورند که استخدام مربی جوان می‌تواند راه رسیدن به اهداف را کوتاه‌تر کند؛ این طرز فکر باعث شده تا دیگر نامی از مربیانی چون گاس هیدینک، دیک ادووکات و یوپ هاینکس نباشد و مربیان جوان‌تر بلافاصله پس از اتمام دوران

کارهای تازه نخواهند بود.

ما آدم‌های مختلفی را در طول تاریخ رسانه، ورزش و سینمای ایران دیده‌ایم که اعتبار خود را با تصمیم‌ها، حرف‌ها و عملکردشان به دست آورده‌اند، نه کری‌هایی که در فضای رسانه‌ای برای یکدیگر خوانده‌اند.

محدودیت‌هایی که ذهن ما را پر کرده، بر کارهای ما تأثیر می‌گذارند و فکر می‌کنیم کار درست انجام می‌دهیم. ارتباط ما با دریای بی‌انتهای علم بین‌المللی قطع است و نمی‌توانیم از آن فضا استفاده کنیم همچنین ما از اعتبار بین‌المللی هم دور هستیم و نتوانسته‌ایم از آن به نحو احسن استفاده کنیم.

برای همین است که بخشی از بیننده، خواننده و مخاطبان ما به برنامه‌ها و مطالبی سوق داده می‌شوند که در خارج از کشور تولید شده‌اند چون متوجه شده‌اند که آنها با آزادی عمل بیشتری کارهای خود را انجام می‌دهند. این برای ما بد است و جای تأسف دارد که چرا نباید این آزادی، کارهای تازه و ارزش افزوده در خود کشور باشد. چرا نباید مخاطبان، ما را بخوانند، ببینند و بشنوند؟ قطعاً ما خیرخواه‌تر خواهیم بود اما با سانسور و جلوگیری از حرف حق زدن، هرگز نمی‌توانیم تأثیری که باید را روی موضوعات مختلف داشته باشیم.

علی فروغی، عادل فردوسی‌پور و مزدک میرزایی، سرمایه‌های کشور ما بوده و هستند و این سرمایه‌ها می‌توانند درون کشور بمانند. جایی بهتر از داخل کشور نباید به آنها بها داده شود. به عنوان مثال در بحث اقتصادی، هرگز اقتصاد چین نمی‌تواند جدا از مردم چین باشد چون این مردم چین هستند که سرمایه‌های انسانی آن کشور هستند. کشورهای بزرگ سعی نمی‌کنند نیروهای انسانی خود را از رده خارج کنند تا به موفقیت برسند چون می‌دانند موفقیت گره خورده با سرمایه‌های انسانی و نکته مهم این است که وقتی سرمایه انسانی را در کشور دارید، از آن استفاده درستی داشته باشید.

مراقبت کنیم از مزدک میرزایی و عادل فردوسی‌پور و حتی مراقبت کنیم از علی فروغی تا در جای درست، کار درست و آدم درست باشد.

نباشد و فعالیت افراد تعریف نشود. وقتی مشخص نباشد که افراد تا چه میزان می‌توانند فعالیت خود را گسترش دهند، مطمئناً نمی‌توانیم از نیروی انسانی خود استفاده کنیم.

تجربه کارلوس کی‌روش هنوز از یادمان نرفته است. شخصی که مربی بزرگی در فوتبال ایران بود و فوتبال ایران با تفکر او تغییراتی بنیادین داشت اما در نهایت حذف کردیم، چون نتوانستیم او را کنترل کنیم و شرح وظایف درستی برایش تعریف کنیم. نتوانستیم کاری کنیم که حاشیه‌های او به اصل داستان غلبه نکند، کنترلش سخت شد و گزینه حذف را انتخاب کردیم. در حالی که شاید او بهترین انتخاب برای جام جهانی قطر برای تیم ملی ما بود. به یاد دارم که در برنامه‌ای تلویزیونی در این رابطه گفتیم که بهترین فرد برای جام جهانی قطر، خود کارلوس کی‌روش است و ما چون نتوانستیم چارچوب و حریم مشخصی برای او تعریف کنیم، از دستش دادیم.

مزدک میرزایی و عادل فردوسی‌پور را هم از دست دادیم و به همین ترتیب ممکن است که در این ساختار و سیستم علی فروغی را هم از دست بدهیم چون سلیقه مهم‌تر از چارچوب است و وقتی سلیقه به اندازه‌ای پررنگ شود که به تصمیم‌گیری بینجامد، نتیجه فرآیندی می‌شود که بخشی از آن همین حذف شدن‌ها است.

ما نیاز داریم که افراد درست را در زمان و مکان درست انتخاب کنیم. در حال حاضر ضعف نیروی انسانی کاردان و کاربلد را در سیستم مدیریتی، اقتصادی و فرهنگی کشور می‌بینیم. همه اینها نشان می‌دهد که وقتی ضعف داریم باید به دنبال افراد درست بگردیم اما اغلب با این مشکل مواجه هستیم که افراد درست هم حاضر نیستند در این فضا کمک کنند چون می‌دانند بعد از مدتی ساختار، آنها را هم حذف خواهد کرد. ساختار در کنار آنها نیست و با این اوصاف با چه امیدی برای انجام کاری جدید وارد عمل شوند؛ در حالی که می‌دانند ممکن است بعد از مدتی با آنها برخورد شود؟

پس رفتار ما تأثیر زیادی دارد در نگرش افرادی که از بیرون به ما نگاه می‌کنند و وقتی رفتارمان بر پایه حذف باشد، بدون شک دیگران حاضر به ورود به این فضا و انجام

